

<p>روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماي جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی</p>	
<p>حَدیث روز:</p> <p>امام حسن (ع)، خردمند به کسی که از اوانصیحت می‌خواهد، خیانت نمی‌کند.</p>	<p>بحارالانوار</p>
<p>واحه:</p> <p>گویند که صبرکن ولیکن چون صبر نماند چون توانم</p>	<p>عطار</p>
<p>اوقات شرعی:</p> <p>اذان ظهر: ۱۷/۴۹ اذان مغرب: ۱۷/۵۸ اذان صبح (فردا): ۵/۱۶ غروب آفتاب: ۱۶/۵۶ نیمه شب شرعی: ۲۳/۶ طلوع خورشید(فردا): ۶/۴۳</p>	<p>وضعیت آب و هوای امروز</p> <p>تهران ۱۴ / ۵ اراک ۱۳ / ۲ بندرعباس ۲۹ / ۱۹ تبریز ۱۰ / ۱ رشت ۱۴ / ۱۰ زنجان ۹ / ۰ شیراز ۱۹ / ۴ مشهد ۱۲ / ۱</p>
<p>حکمت ۲۰:</p> <p>اگر از غرض جوانمردان درگذرید، زیرا جوانمردی نمی‌لغزد جز آن که دست خدا او را بلند مرتبه می‌سازد.</p>	<p>نهج‌البلاغه</p>

چطور شد که این‌طور شد؟

۲۰ در زمان‌های قدیم در یکی از شهرهای آسیای صغیر، زن و شوهری به خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کردند و دارای میزان بالایی از تفاهم و درک متقابل بودند. روزی مرد تصمیم گرفت دارایی‌های خود را به پول نقد تبدیل و با آنها سرمایه‌گذاری نماید. پس خر خود را برداشت و به بازار خرخران و خر فروشان مراجعه کرد و از یکی از دلان خر خواست خر او را برای او بفروشد. دلال خرروی چارپایه رفت و شروع به تعریف و تمجید از خر کرد و درباره کاری بودن و قانع بودن و بی‌سروصدا بودن وی تبلیغات گسترده‌ای کرد. مرد وقتی اوصاف خر خود را شنید با خود گفت اگر چنین امتد چرا خودم نخرم و غریبه بخرد؟ پس به دلال گفت: خر چند؟ دلال گفت: هشت سکه. مرد گفت: پنج سکه خریدم. وی سپس خر خود را از دلال خرید و به سمت منزل به راه افتاد. وقتی به منزل رسید ماجرا را برای همسرش تعریف کرد و گفت خر هشت سکه‌ای خودشان را پنج سکه خریده و از این رهگذر سود کرده است. همسرش بابت این زرنگی وی را ستایش کرد و همچنین افزود: من هم امروز یک زرنگی انجام دادم. مرد گفت: تعریف کن. زن گفت: یک ماست فروش دوره گرد به اینجا آمده بود و من از وی ماست خریدم و در لحظه‌ای که خواست ماست را با ترازوی کف‌های وزن کند دستبند نقره خود را بیواشکی روی کفه دیگر گذاشتم و سنگین شد و ماست بیشتری گرفتم. مرد گفت: خیلی زرنگی. وی سپس افزود: بعدش دستبندت را برداشتی؟ زن گفت: نه. در آن صورت متوجه کلک من می‌شد. مرد گفت اشکال ندارد و به زن خود به خاطر این زرنگی و زیرکی تبریک گفت. آن‌دو تصمیم گرفتند من بعد با استفاده از زیرکی و شم اقتصادی خود به فعالیت‌های اقتصادی روی بیاورند و عرضه‌اولی‌ها را خریداری کنند و به یک فعال اقتصادی تبدیل شوند و تا پایان عمر در کنار هم زندگی کنند. پایان خبر. ۲

<p>روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماي جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدی عرفاتی</p>	
<p>شایه: ۳۶۳۷۰-ISSN۱۷۳۵۰۴۰۰۰ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir</p>	<p>تلفن: ۰۲۱-۲۳۰۰۴۰۰۰ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۶۲۵۲ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷۰ کدپستی: ۱۹۱۱۸۴۱۳ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰۰ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲ چاپ: چاپخانه روزنامه جام‌جم</p>
<p>سه شنبه ۲۷ آبان ۱۳۹۹ ربیع الثانی ۱۴۴۲ صفحه ۱سال بیست و یکم - شماره ۵۸۰۵ استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان Tuesday - November 17, 2020</p>	

<p>وضعیت آب و هوای امروز</p> <p>تهران ۱۴ / ۵ اراک ۱۳ / ۲ بندرعباس ۲۹ / ۱۹ تبریز ۱۰ / ۱ رشت ۱۴ / ۱۰ زنجان ۹ / ۰ شیراز ۱۹ / ۴ مشهد ۱۲ / ۱</p>	
--	--



ثابت نگه داشته! همه چیز رفته بالا اما یارانه ثابت است، آدم کاربلد یعنی مسؤول یارانه‌ها!

پیداد گرانی

گرانی بیداد می‌کند و این موضوع بیشتر از کرونا حال مردم را بد کرده است. کرونا بیماری خطرناکی است، نه تنها برای مردم ایران که برای کل جهان. باید صبر کنیم که دارو یا واکسنش پیدا شود. دانشمندان در این زمینه کار می‌کنند و امیدوارم به زودی تلاش‌شان به نتیجه برسد. کرونا بلاست و مسؤولان چاره‌ای برای آن ندارند اما برای گرانی که می‌توانند کاری بکنند. من بیرون از خانه که هستم به مردم مدام توصیه می‌کنم ماسک بزنند. برخی وقتی مرا می‌بینند که ماسک زده‌ام و فاصله‌گذاری اجتماعی را رعایت می‌کنم به من می‌گویند (با لهجه اصفهانی) آقا رشید! شما دیگه چرا؟ شما هم باور کردی ماسک بزنی کرونا نمی‌گیری؟ من هر چند همیشه با مردم شوخی می‌کنم اما در

دانش آموزان بی‌بضاعت را فراموش نکنیم

قدرت ...! ایزدی ۳۰ سال معلم بوده و با دانش‌آموزان زیادی سر و کار داشته است. با دانش‌آموزانش همیشه رفیق بوده. او می‌گوید: این روزها، هم کار معلم‌ان سخت شده هم دانش‌آموزان. درس خواندن و درس‌دادن آنلاین سخت است اما چاره‌ای نیست. برای سلامتی باید مدارس آنلاین را تجربه کنیم. این هم برای خودش تجربه‌ای است. اما به فکر دانش‌آموزان کم‌بضاعتی که داشتن گوشی هوشمند و تبلت برایشان دشوار است هم باشیم. آنها هم باید درس بخوانند. چند روز قبل شنیدم که مرد جوانی اژی که از پدر مرحومش به او رسیده را صرف خرید تبلت برای دانش‌آموزی بی‌بضاعت کرده، شگفت‌زده شدم از کار زیبایی که کرده. شماره‌اش را پیدا و به او تلفن کردم و به او دست‌میزاد گفتم. به نظر می‌آید این گونه‌کارها را گسترش بدهیم. به‌ترین کار خبری که این روزها می‌شود کرد، کمک به دانش‌آموزان بی‌بضاعت است که خدای ناکرده آنها از درس خواندن بازمانند.

گفت‌وگو با قدرت ...! ایزدی، معروف به رشید در این روزهای کرونایی

هنوز هم باید بخندیم

بودند و پولی پر قنداقم گذاشته بودند که شرایط را بهتر سپری کنم، اما این روزها آنقدر شرایط سخت شده که حتی خیرین هم برایشان کمک‌کردن فکر کردم اشتباه لپی بوده و وائفاسای اقتصادی از گجا بیاورند شکم خود و خانواده‌شان را سیر کنند؟ درست است سلامتی مهم است اما ناان شب هم مهم است و به نظر دولت باید کاری برای قشر آسیب‌پذیر کنند. می‌دانم دولت هم مشکلات خاص خودش را دارد، اما حداقل ماحتاج روزانه را باید به یک گروهی بدهد که آنها بتوانند در خانه بمانند و فاصله‌گذاری را رعایت کنند.

از مسؤول یارانه‌ها یاد بگیریم!

رشید می‌گوید: چند روز قبل کلیپ طنزی ساختم و هم سعی می‌کنم این کار را انجام دهم. همه چیز زمانی که هنوز استندآپ‌های کمدی در تلویزیون باب نشده بود و سریال‌های طنز پایه اصلی برنامه‌های پربیننده تلویزیون نبود و وقتی هنوز شوخی به نام شبکه‌های اجتماعی و بیروز و حضور کمدین‌ها و طنازها در این شبکه‌ها باب نشده بود، کل مردم ایران را یک تنه می‌خنداند. هنوز هم سعی می‌کنم این کار را انجام دهم. همه چیز تغییر کرده، اما رشید همان رشید سابق است و مخاطبان خاص خود را دارد. هنوز هم با همان لهجه اصفهانی‌اش شوخی می‌کند، حتی با کرونا. از کرونا به عنوان ویروس لعنتی نام می‌برد که همه را بیچاره کرده است. وقتی به او تلفن می‌کنم، می‌گوید من قرنطینه‌ام ؛ کووید ۱۹ مرا گرفتار کرده است! او وقتی متوجه باور من می‌شود ، می‌گوید شوخی کردم ! این ویروس هر چند نامش «کووید» است، اما نمی‌تواند مرا بکوبد چون پروتکل‌ها را رعایت می‌کنم و ماسک می‌زنم و دوره‌می‌ها و رفت‌وآمدها را به حداقل رسانده‌ام.

۲۰ اول که به پروتکل‌های بهداشتی «پرتقال‌های بهداشتی» ، فکر کردم اشتباه لپی بوده اما برای بار دوم که تکرار کرد و بعد با تاکید گفت که از مردم خواهش می‌کنم، استدعا دارم و تمنا می‌کنم پرتقال‌های بهداشتی را جدی بگیرند چون جان میلیون‌ها ایرانی و هموطن ما به همین رعایت‌کردن‌ها وابسته است، متوجه شدم که دارم مثل همیشه شوخی و جدی را قاطی می‌کنم تا نظر مردم را بیشتر جلب کنم.

۲۰ قدرت ...! ایزدی معروف به رشید ۴۰،۳۰ سالی است که مردم را می‌خنداند. اصالتا اصفهانی است و زمانی که هنوز استندآپ‌های کمدی در تلویزیون باب نشده بود و سریال‌های طنز پایه اصلی برنامه‌های پربیننده تلویزیون نبود و وقتی هنوز شوخی و نام شبکه‌های اجتماعی و بیروز و حضور کمدین‌ها و طنازها در این شبکه‌ها باب نشده بود، کل مردم ایران را یک تنه می‌خنداند. هنوز هم سعی می‌کنم این کار را انجام دهم. همه چیز تغییر کرده، اما رشید همان رشید سابق است و مخاطبان خاص خود را دارد. هنوز هم با همان لهجه اصفهانی‌اش شوخی می‌کند، حتی با کرونا. از کرونا به عنوان ویروس لعنتی نام می‌برد که همه را بیچاره کرده است. وقتی به او تلفن می‌کنم، می‌گوید من قرنطینه‌ام ؛ کووید ۱۹ مرا گرفتار کرده است! او وقتی متوجه باور من می‌شود ، می‌گوید شوخی کردم ! این ویروس هر چند نامش «کووید» است، اما نمی‌تواند مرا بکوبد چون پروتکل‌ها را رعایت می‌کنم و ماسک می‌زنم و دوره‌می‌ها و رفت‌وآمدها را به حداقل رسانده‌ام.

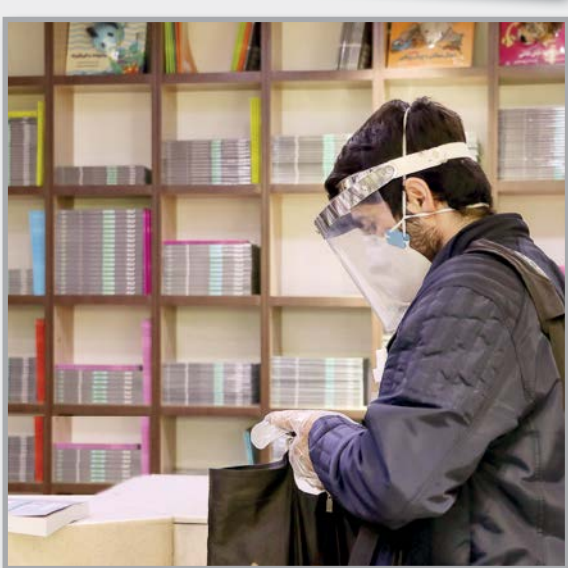
سلامتی یانان شب؛ مسئله این است

ایزدی می‌گوید: من بازنشسته آموزش و پرورش هستم و حقوق بازنشستگی می‌گیرم و با همین حقوق زندگی را سپری می‌کنم، اما قبول کنید که خیلی سخت است. ۹ ماه است که اصلا کار نمایشی نداشته‌ام و تناتری روی صحنه نبرده‌ایم و با همین حقوق بازنشستگی سر می‌کنیم، اما سخت است. اگر در این ۹ ماه دوره جنینی را طی می‌کردم الان دنیا آمده بودم و اقوام و آشناها به دیدن مادرم آمده

حکایت دوقلوهای آقا چنگیز

۲۰ آقاچنگیز درست گوشه شمال شرقی چهارراه کالج یک مغازه دارد. یک مغازه کوچک که توی آن املت، نیمرو، سوسیس و تخم‌مرغ و یکی دو مدل ساندویچ می‌فروشد. املت‌های آقاچنگیز با بقیه املت‌های خیابان انقلاب یک فرق اساسی دارد و آن هم این است که املت‌ش را با گوجه درست می‌کند نه با رب‌های بازاری و کارخانه‌ای. امروز صبح رفته بود یک کتاب فروشی حوالی چهارراه کالج خریدی کنم. از جلوی مغازه‌اش رد شدم. دستکش دست‌کرده بود و داشت با دقت لوله‌های سوسیس را حلقه‌حلقه می‌کرد. تابه‌های سرخ و گردآلی را هم چیده بود روی هم و پشت شیشه تمیز، اجاقش زیر نور خورشید برق می‌زد. کسی در مغازه‌اش نبود. من هم صبحانه نخورده بودم. به مغازه‌اش رفتم و حال و احوال کردم. آقاچنگیز تنها کسی است که من راحت به او می‌گویم همان همیشگی و بعد گله کرد کم میایی مهندس، سایه‌ات سنگین شده. غنرخواهی کردم و گفتم محل کار جابه‌جا شده و دیگر کمتر گذارم برای صبحانه اینجا می‌افتد. بعد همان‌طور که املت می‌خوردم حال پرسش را پرسیدم که بیماری سنگینی دارد. آه کشید که بدتر شده و بهتر نشده. بعد نالید از گرانی اجاره مغازه و گرانی گوجه و تخم‌مرغ و غمنامه‌ای خواند با موضوع نصرت‌زین... آقاچنگیز اما انگار یک سینما خوانده باشد، لقمه آخر املت‌م را که دید یک چایی ریخت و گفت: حالا بدی‌ها رو گفتم، خوبی‌ها رو هم بگم. گفتم خیرباشه. گفت: خدا بهم داره بچه میدهد. اونم چی دوقلو... گفتم؛ الحمدلله... گفت: جتما خیری بوده. من همینم که می‌بینی... اینا میان خیر و برکت میارن ان‌شاء... گفتم، ان‌شاء...!

ان‌شاء...! کرونا که تمام شد و محدودیت‌ها کم، اگر صبح قبل از آنگذارتان به چهارراه کالج افتاد به مغازه آقاچنگیز بروید و املت‌های شاهکارش را بزنید بریدن و وقتی دارد در تابه قاشق توی زرده تخم‌مرغ می‌چرخاند که گوجه و تخم‌مرغ من مخلوط شوند به چشم‌های میشی‌اش زل بزنید. عشق را می‌بینید. عشق به یک زن. یک کودک مریض و دو فندق کوچولوی در راه... ۲



می‌گوید و حتی تا پخش‌کننده‌ای که دارد با ناشر بر سر قیمت پخش کتاب‌هایش چک و چانه می‌زند. خلاصه در این خیابان بر سر بیشترین چیزی که بحث می‌شود کتاب است. حتی اگر بحث صرفا بر سر پول باشد و حساب و کتاب مالی، باز هم یک سرش حتما به کتاب گره خورده است. حس و حال عجیبی است که آدم روزی زندگی‌اش را از کتاب در بیاورد. نانی که آن پیرمرد دستفروش کنار خیابان، همان‌که هر روز کنار پیاده رو کتاب بساط می‌کند، سر سفره‌اش می‌گذارد باید خیلی خوش طعم باشد. بوی چکی که ناشر برای چاپخانه‌دار می‌کشد حکما با بوی چکی که فلان بازاری برای کارخانه‌دار می‌کشد توفیر دارد.

از همه اینها گذشته، همیشه دستفروش‌هایی در این خیابان هستند که حتی اگر خریدار نباشی، می‌توانند تو را چند دقیقه بالای سر بساط‌شان میخ‌کوب کنند. فریم‌های عینک رنگی... جوراب‌های رنگ‌رنگ با طرح‌های عجیب... کتاب‌های دست‌دوم و قدیمی... سنجاق‌ها و هزار جور خنزر و پنزر دیگر که آدم می‌تواند چند دقیقه‌ای مجورنگ‌هایشان شود.

اما این روزها حال و هوای این خیابان با روزها و ماه‌های قبلش فرق دارد. البته از این نگذریم که هشت، نه ماه است که حال و هوای همه جای شهر با قبلش فرق می‌کند. هشت، نه ماه است که رعایت‌های بهداشتی برای مقابله با کرونا جزئی روزمره از زندگی ما در همه جای این شهر شده‌است، اما خیابان انقلاب این روزها اولین هفته کتابخوانی کرونایی‌اش را پشت سر می‌گذارد. فروشنده‌های کتاب این هفته را معمولاً می‌گذارند برای ارائه تخفیف‌ها و طرح‌های پیشنهادی‌شان و کتابخوان‌ها هم این هفته را مغتتم می‌شمارند برای کتاب خریدن و کتاب هدیه دادن. معمولاً در این هفته از سال خون توی رگ‌های خیابان انقلاب بیشتر می‌دود و جنب و جوش مردم و اهالی کتاب در این خیابان بیشتر است و حالا امسال، اجرائی این مناسک ناوشته با ماسک و دستکش و رعایت‌های بهداشتی روی دیگری به این هفته داده‌است.



خیابان کتابخوان‌ها زیر ماسک

۲۰ فرقی ندارد اهل تهران باشد یا شهرستان‌های دیگر. هر کتابخوانی، هر جای این کشور که باشد، حداقل یک‌بار مسیرش به این خیابان افتاده. خیابانی که عجیب‌ترین و حماسی‌ترین اتفاقات سده اخیر را در حافظه خود دارد؛ خیابان انقلاب. انقلابی که به آزادی می‌رسد. از چهارراه ولی‌عصر و تناتر شهرش بگیر تا کافه‌های قدیمی و تا دانشگاه تهران، هر کدام چند زن‌کنک خاطره را به این خیابان سنجاق کرده‌اند. صدای دیالوگ‌های معروف نمایش‌هایی که در سالن‌های تئاترشهر می‌پیچد. بوی قهوه‌ای که با بوی کیک تازه در هم می‌آمیزد و فضای پشت شیشه‌های بخار گرفته «شیرینی فرانس» را عطرآگین می‌کند. صداهایی که در سالن‌های دانشکده‌ادبیات دانشگاه تهران هنوز انعکاس دارند. از صدای قیصر امین‌پور بگیر تا صدای محمدرضا شفیعی‌کدکنی در سه‌شنبه‌های کلاسیش. اصلا این دانشگاه هنوز صدای دکتر حسایی را وقتی با نماینده‌های مجلس بر سر افتتاح این دانشگاه چک و چانه می‌زد، از دیوارهایش منعکس می‌کند. اما بیشترین صدایی که در این خیابان به گوش می‌خورد و از همه جا بازتاب می‌گیرد، صدای بحث بر سر کتاب است. از کافه‌هایی که چند جوان روی صندلی‌های آن نشست‌ه‌اند و درباره فلان رمان یا نمایشنامه بحث می‌کنند بگیر تا فروشنده‌ای که دارد اطلاعات کتاب‌های تخصصی را به دانشجو